

فرهنگ رجایی
اندیشه و اندیشه‌ورزی



فرهنگ جاوید



فرهنگ جاوید

www.farhangejavid.com

صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۵۴۳۱ | تلفن: ۰۲۱۶۶۴۸۱۶۳۷



@farhangejavidpub



@farhangejavidpub



@farhangejavid

Farhang Rajaei

Thought and Thinking

Farhang Javid Publication, 2019

اندیشه و اندیشه‌ورزی

ویراسته علیرضا جاوید

فرهنگ رجایی

دبیر مجموعه: علیرضا جاوید

مجموعه فرهنگ و علوم انسانی

صفحه آرا: احمد جاوید

مدیر هنری و طراح جلد: محمدباقر جاوید

ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید

چاپ اول: ۱۳۹۸

تعداد: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۶۹۰۰۰ تومان

© کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد

آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

Rajaei, Farhang, 1952-

رجایی، فرهنگ، ۱۳۳۱-

اندیشه و اندیشه‌ورزی، فرهنگ رجایی، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۸.

۴۶۴ ص. (مجموعه فرهنگ و علوم انسانی)

ISBN: 978-600-8209-91-1

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۰۹-۹۱-۱

اندیشه و اندیشه‌ورزی

عنوان اصلی:

۱. علوم سیاسی ۲. فلسفه سیاسی ۳. فیلسوفان.

۳۲۰/۰۱ - ۵۳۱۰۲۹۳

۱۳۹۷ ۸/۳/۷۱ JA

فهرست

۱۱	درباره نویسنده
۱۳	سابقه و سپاس
۱۹	درآمد: قانون عقل جهاننداری
	بخش اول: اندیشه جشن
۵۵	گفتار اول: جهاننداری
۹۳	گفتار دوم: شهروندان (جهانداران)
۱۲۵	گفتار سوم: نظام (جهان، قلمرو، مدینه / دولت)
	بخش دوم: اندیشه ورزش: بینش و دانش
۱۵۷	گفتار چهارم: چگونه بیندیشیم؟ حمید عنایت
۱۸۹	گفتار پنجم: با چه رهیافتی بیاندهشیم؟ لئو اشتراوس
۲۱۷	گفتار ششم: چگونه خود را تعریف کنیم؟ چارلز تیلر
۲۴۱	گفتار هفتم: چگونه اخلاقی باشیم؟ کیت نامسن
۲۶۷	گفتار هشتم: چگونه بازیگری کنیم؟ هانا آرنست
۳۰۳	گفتار نهم: چگونه تاریخ را بفهمیم؟ ابن خلدون

- ۳۳۱ گفتار دهم: چگونه تاریخ فکر را دریابیم؟ فریدون آدمیت
- ۳۶۷ گفتار یازدهم: چگونه شرق را بفهمیم؟ داریوش شایگان
- ۴۰۱ گفتار دوازدهم: چگونه غرب را بفهمیم؟ فرنان برودل
- ۴۳۱ کلام آخر

- ۴۳۹ کتاب شناسی
- ۴۵۵ مایه

درآمد

قانون عقل جهانداری

عبرت بزرگ از تجربه‌های تاریخی، درس گذشته و معاصر، چیست؟ منظور
عبرت از بویایی و تمدن‌سازی در دوران دست‌نهادی شهرهای میانرودان (بین‌النهرین)،
از جمله اوروک، کیش، اور، لارسا و ام‌سال آن گرفته تا تمدن جهان‌گستر
اطلاعاتی-ارتباطاتی مبتنی بر انسان‌حضور (سائولا)، صنعت، داده‌پردازی
رایانه، و ارتباطات نوری غرب-مرکز است. ظاهر رجه‌شکن آن‌ها این است که
همه افراد، گروه‌ها و زیست-جهان‌های بسامان و شایسته و پدیدار از صفت
در-حال-توسعه و قید جهاندارانه، اصول مشابهی را رعایت کرده می‌کنند.
حکمت‌هایی در پندار و گفتار و کردار شهروندان آن‌ها قابل مشاهده است که
عمومیت دارد و همه‌جایی و همه‌وقتی است. تنس، موبد با بصیرت، نه‌گسه
می‌شود در اواخر تمدن اشکانی (۲۴۷ ق.م - ۲۲۴) و اوایل دوره ساسانی (۲۲۴-
۶۵۱) می‌زیست، و از نزدیکان و حامیان اردشیر بابکان (۱۸۰-۲۴۲)، بنیانگذار
سلسله ساسانی، بود این حکمت را رعایت «قانون عقل جهانداری» می‌خواند.
(چون این عبارت حکمت‌آمیز از آن وی است، آن را برای مدتی در اوایل بحث،
در گیومه می‌آورم، اما وقتی قدری جا افتاد گیومه را حذف خواهم کرد.) توجه شود
که وی مشاهده‌گر دوران زوال تمدن اشکانی و برآمدن سلسله ساسانی بود. خطا

نیست اگر بگویم ناپدید شدن دوران مهم و نزدیک به پانصد سال تمدن اشکانی به دلیل رعایت نکردن «قانون عقل جهانداری» و برآمدن دوران بیش از چهارصد سال تمدن ساسانی، به دلیل عکس آن، یعنی رعایت آن قانون بود. اما به راستی این قانون چیست؟

در درجهٔ اول، در هر یک از این دوران‌های تمدن‌ساز، یا در دیگر حوزه‌های فرهنگی و تمدنی که انسان از خود به جا گذاشته است، تکلیف تعریف از خود (راطة شخص با خود یا اخلاق فردی)، خود اجتماعی (رابطه با دیگری یا قواعد مناسبات اجتماعی)، و تعریف جهان خارج (رابطه با واحد اجتماعی و زیست-جهان یا نظام و ساختارها/سازمان‌ها)، تا حد زیادی روشن بوده است. حضور گوناگونی منسجم بین این سه تعریف، اعتماد به نفس نسبی و اصالت نظری و عملی برای اکثر افراد ایجاد کرده و لحظه‌های بازیگری و نقش‌آفرینی برای افراد و اجتماع وضع فراهم می‌کند. اصولاً، لحظه‌های مولد و پویا، حکمت وجودی آدمی را محتوای ارزش‌ها را معنا می‌دهند. وقتی چنین لحظه‌هایی را بر میز تشریح قرار می‌دهیم، مجموعه‌ای از ارزش‌های زیر به کفایت، به وقت، و به طور گسترده تولید و حفظ شده است: فهرستی کلان، نظم (ادب و حد و حدود، امنیت، مرادفات و همبستگی اجتماعی، معیشت (ثروت، آسایش، رضایت و امکان برنامه‌ریزی)، و ارزش (آرمان، یا معانی) مانند صلح، خاطره جمعی، و قدرت پیش‌بینی) را شامل می‌شود. این مجموعه که ترکیب سرنام آن‌ها «نما» می‌شود، جلوه و منظر برآمده و نتیجه عناصر و ستون‌های اساسی «قانون عقل جهانداری» است، به‌ویژه در زمان‌هایی که به طور انداموار (اگر یک)، پویا و ارکستروار تحقق پیدا کرده و برهم‌کنش باشند. در مورد پیامد این برهم‌کنش، حداقل سه نکته مهم قابل یادآوری و بزرگ‌نمایی است. نکتهٔ اول این‌که لحظه‌های تحسین‌انگیز و جاودانی تاریخ بشر - نه دوران‌های فراموش‌نشده ناپسامانی، خشونت، ظلم، و بُراز تأسف - آنانی بوده است که مدنیت و تمدن‌سازی انجام بروز کرده است، که در این کتاب «جهانداری» و توسعه پایدار خوانده می‌شوند.

نکتهٔ دوم این‌که در چنین لحظه‌هایی، همان‌طور که در این گفتار شناسایی

شده و در سه گفتار بخش نخست توضیح خواهم داد، سه عامل و یا سه ستون برقرارکننده و نگهدارنده و قوام‌دهنده، فعال بوده‌اند، که به‌گمان نگارنده عبارتند از: (۱) جهاننداری یا قواعد و مقررات عملی، مفید/اجرایی، ارزشی؛ (۲) شهروندان، جهانداران، کارگزاران و یا بازیگرانی که قواعد را به‌اجرا می‌گذارند؛ و بالاخره (۳) نظام، جهان و یا ساختارها، سازمان‌ها و نهادهای مناسب و همخوان که عرصه را برای اجرای قواعد و میدان نقش‌آفرینی شهروندان فراهم می‌آورد. این مجموعه که سرنام کلیدواژه آن‌ها "جشن" می‌شود، نمایی پُرطراوت ایجاد می‌کنند.

نکته سوم این که حتی به‌رغم برخورداری از توان مشاهده، نطق، ابتکار عمل و خردورزی، از دریافت غایت امور و حقیقت چیزها ناتوان است. البته این واقعیت ایراد و یا کمبود نیست، بلکه حتی فضیلتی است، زیرا اگر انسان قادر بود راز و رمز امور را دریابد، زندگی در زمین به‌جای عرصهٔ آزمون و خطا و کوشش برای نزدیک‌شدن به غایات و آرمان‌ها، به نهانی مکانیکی و صرفاً اجرای قواعد و مقررات از قبل مشخص‌شده، تبدیل می‌شود. که فی‌الواقع جهانی کسل‌کننده، و فاقد ابتکار و پویایی می‌بود. به‌همین دلیل هرنگرش افراطی از جمله نگرش‌های مدّعی حقیقت‌دانی، خواه طرفداران قوانین "علوم اثباتی و تحصیلی"، یا جرئت‌کنندگانی که مدّعی هستند نیت الهی را در قوانین الهی و الهی به‌صورت صددرصد می‌فهمند، و یا اریابان ایدئولوژی‌های انسان‌نظم (سکولار) که حقیقت را کسب‌کردنی تصوّر می‌کنند، نه‌فقط انسان را به یک زنای برخورداری از سعادت نرسانده‌اند که برعکس عملاً با نیت خوب (و اگر بدبختانه نگریم غرض‌ورزانه)، راه جهنم را با نظام‌های استبداد تام استوار کرده‌اند. نظام وحشتناک نازی، بارزترین مثال در تاریخ معاصر است که مدّعی بود علوم اثباتی آن، "انسان برتر" را شناسایی کرده و تنها وظیفهٔ باقی‌مانده برای انسان‌ها این است که انسان‌های فروتر را به کوره‌های آدم‌سوزی بفرستند. و مثال‌های تاریخی دیگر از جمله اریابان کلیسا در اروپای سده‌های میانه و یا براهمنان در هند باستان هستند که آن‌ها نیز مدّعی بودند "راست‌دینی" را کشف کرده‌اند و تنها کار باقی‌مانده را پاک‌کردن جهان از کج‌اندیشان و گمراهان می‌دانستند.

واقعیت زندگی آدمی بر روی زمین جز با اقداماتی مانند در-راه-قرار-گرفتن، ادغام شدن، و حرکت در جهت نزدیک شدن به حق و حقیقت، صرف نظر از این که حق چگونه تعریف می شود، نه تحقق می یابد و نه شکوفا می گردد. درک و قبول این واقعیت موجب می شود که آدمی از یک سو، هرگز از کوشش دست برندارد، و از سوی دیگر هرگز به اقدام خود غزه نشود بلکه همیشه متواضع به کار خود ادامه دهد؛ شاید آیه ۳۹ از سوره نجم (۵۳) که اعلام می کند، «برای انسان جز کوشش، چیزی نیست»، منظور همین حقیقت باشد. پس باید بر کوشش متمرکز کرد و جراین اقدام دغدغه دیگری نداشت؛ چه بسا مولانا به همین دلیل می گوید: «انبیا در کار دنیا جبری اند/ کافران در کار عقبی جبری اند؛ انبیا را کار عقبی نیست/ خدایان را کار دنیا اختیار» (مثنوی، دفتر اول: ۶۴۰-۶۴۱).

فهم و تحلیل این سه عامل، یعنی جهاننداری، شهروندی و نظام (جشن)، جزئی از همان کوشش است در جهت شناسایی راه نزدیک شدن به حقیقت امر سیاسی و فطرت انسانی. انسان‌های بر روی زمین، ادعای نگارنده این است که کارکرد اندامواره و مظهر این سه عامل، سه ستون و عناصر ظاهراً مستقل و استوار، نوایی منسجم و همگنی مه‌زون ایجاد می کند که در نتیجه آن آسایش مادی و استعلائی معنوی، اثرنگاریم برای تمام اعضای تشکیل دهنده زیست-جهان فرضی، بلکه برای اکثریت افراد، و به خصوص برای کسانی که فعالانه در آن مشارکت می کنند، فراهم می شود و به تحقق نظم، میشت و ارزش (نما) می انجامد. «قانون عقل جهاننداری» مقوله‌ای است که «وَلَا رِبَا وَرِيعَاتِ» مربوط به امر سیاسی را از دیگر مقولات، که ممکن است به عرصه عمومی و مربوط باشند، اما در ورای امر سیاسی و مقولات مربوط به مناسبات قدرت است، و جایز می کند.

ثانیاً، موضوعی است ورا و خارج از سیاست روزمره، زیرا مباحث امر سیاسی و امر اجتماعی را با حکمت و بصیرت اصول علم سیاست طرح و اجرا می کند. هر گزاره سیاسی از زمان و مکان خاص برمی خیزد و دغدغه آن موقتی و با منافع ناگهانی، کوتاه مدت و مغرضانه فردی و یا گروهی ارتباط دارد، حال آن که گزاره‌های اصول علم سیاست مقولات ابدی وضع بشر را تشریح می کنند و به بحث می گذارند. به طور مثال و به همین دلیل، به جای تمرکز بر مثال موردی

از یک اجتماع و یا یک کشور، به سه ستون جهاننداری، شهروندان (جهانداران) و نظام (جهان) تمرکز کرده و بحث خواهم کرد که چه اصولی فعال‌کننده و جان‌دهنده به آن‌هاست. امیدوارم در گفتار حاضر جنبه‌های جانبی این اصول را تا حدودی معرفی کنم. جهاننداری چیست و چرا سه عنصر "جهاننداری، جهانداران و جهان" مهم و اساسی هستند؟ چه رهیافت و بینشی انسان را به فهم جهاننداری یا سامان جهاندارانه و به اصطلاح وارداتی توسعه‌یاب‌نزدیک می‌کند. این دو پرسش بحث را جهت می‌دهد.

جهاننداری و توسعه‌یاب‌نری

با چرایی دغدغه‌ی تمرکز بر «قانون عقل جهاننداری» در ذهن خود و خاستگاه تاریخی آن در زندگی دانش‌ورس خدیش آغاز می‌کنم. دغدغه‌ی وضع مطلوبی که حداقل اکثریت یک اجتماع به‌همه‌مند سازد، از دوران تحصیلات دبیرستان برایم آغاز شد، که معلم دلسوز راننده محمد رضا محتاط (۱۳۱۰-۱۳۸۴) در درس علوم اجتماعی درد ناپسندگی و عدم تأیید متوازن اجتماعی را در ذهنم کاشت. و در جستار برای یافتن راه برون‌رشد از این وضعیت نابسامان بود که به واژه‌ی گرانسنگ جهاننداری، و عبارت «قانون عقل جهاننداری»، که عنوان گفتار حاضر است، در دانشگاه تهران آشنا شدم و از آن زمان هرگز هایم نکرده‌اند. این مفاهیم اخیراً ابتدا از زبان استادام روانشاد حمید عدایت در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، در اوایل دهه ۱۳۵۰ شنیدم و بعداً در آن کوتاه اما مهم و عمیق تئیسر مطالعه کردم، که یکی از کوشندگان چاپ اثر، روانشاد محمد اسمعیل رضوانی (۱۳۰۰-۱۳۷۵) تاریخدان و استاد دانشگاه تهران، نسخه‌ای از آن را به من اعطا کرد.

محتوای کتاب، پاسخ تئیسره درخواستی است که «جشنسف شاه و شاهزاده طبرستان و برشوادگر جیلان و دیلمان و رویان و دنباوند نام پیش تئیسر هربد هرابده» (تئیسر ۱۳۵۴: ۴۹) فرستاده بوده است. از این روی، عنوان اثر نامه تئیسر است. شاهزاده از تئیسر مشورت خواسته بود که «برای صلاح معاش و فلاح معاد و پرهیز از فساد» (همان: ۵۰) چه باید بکند؟ تئیسر متواضعانه چنین پاسخ داد: «مرا چه زهره

آن باشد که دلیری کنم.» و اما ادامه می‌دهد که می‌تواند سنت دیرینه «اصحاب رأی و کشف و یقین» را که هم شاگردی «شیوخ و حکماء متقدم» را کرده و هم سرد و گرم روزگار را چشیده و «از روباه بازی گریخته» (همان: ۵۱) برای او نقل کند. تنسدر ادامه می‌کوشد معنای این قانون را توضیح دهد. در این جا، فقره مربوط به بحث حاضر را عیناً نقل می‌کنم:

و هر پادشاه که برای خوش آمد امروز، قانون عقل جهاننداری را فروگذارد، و گوید «اثر فساد این کار صد سال دیگر ظاهر خواهد شد. من امروز تشفی از فرونگذارم که من بدان عهد نرسم»، هر آنکه بیاید دانست که زمان خدایی آن عهد، اگر همه نبیره او باشند، بر تفریر گفت او، درازتر از آن باشد که به روزگار. (همان: ۵۲).

توجه شود که منظر تنسدر از «زمان خلاق آن عهد»، حواله کرد پیامد کار به روز حساب و یا به جهان باقی نیست. بلکه به یک زمان این دنیایی و آینده‌ای نه چندان دور و قابل پیش‌بینی است، زیرا در چند صفحه بعد، چنین می‌گوید که اگر «ترک ادب» موجب شود که مرکب شاهی امرا و پادشاهان «به معیشت و مهم خویش مشغول» نباشند و «سوء تدبیر» حاکم شود، خرابی و نابسامانی نتیجه آن‌ها خواهد بود و وقتی «حساب از میان برخاست»، آرزوی این چنین ملک جز به خون ریختن بادید [برقرار] نیاید» (همان: ۵۹). به بیان دیگر، اصل ابدی این است که پیامد «سوء تدبیر» و عدم رعایت «قانون جهاننداری» «نارضایتی و بروز انقلاب منجر خواهد شد.

اما به راستی منظور از جهاننداری چیست که اگر قانون آن رعایت نشود از پیامد مخرب آن گریزی نیست؟ در چندین سال گذشته که در این خصوص تعمق و تدریس کرده و قلم زده‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که چه معنای بزرگ و موسعی در این مفهوم نهفته است. جهاننداری وضعیتی با دقت و عملکرد یک معادله ریاضی است. اگر رعایت شود طبیعتاً کیفیتی از تمدن‌سازی، آب و آبادانی، پیشرفت و شکوفایی آدمی برای بخش عمده‌ای از جامعه و در بیش‌تر مواقع،

فراهم است، و اگر رعایت نشود، حتی اگر دیر بروز کند، پیامد آن چیزی جز نابسامانی و تخریب و حتی خون و خونریزی نخواهد بود. در این معنا، جهان‌داری معادل مفهومی است که در مذهب مختار مباحث اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، با واژه "توسعه"، و بالاتر از آن با اصطلاح "توسعه پایدار" القای می‌شود.

حداقل به دو دلیل واژه جهان‌داری را از توسعه دقیق‌تر می‌دانم. نخست آن‌که واژه توسعه قدری فرعی و حتی جانبدارانه است، زیرا ترجمه آن قسم واژگانی است که در سینه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی غرب و، به باور بسیاری از روی تعمد و نژادی خاص، ابداع شده و به همین دلیل استفاده از آن را برای منظور خود محدود دانسته‌اند (بندزب ۱۹۷۶). و مهم‌تر آن‌که آن را جهان‌شمول نمی‌دانم؛ به جای آن واژه جهان‌داری، با کارسازتر مصداق تناقض نمای بومی/جهانی می‌دانم. دلیل مهم‌ترین است که در توسعه عمدتاً با اقتصاد و دستاورهای اقتصادی نزدیک و تاحدودی با هویت تنمی می‌شود. حال آن‌که در نگرش جهان‌داری، اقتصاد و تحولات اقتصادی جزئی از شکوفایی کلانی است که باید در همه حوزه‌ها و به‌طور عمده در هر سه حوزه سیاست و فرهنگ و اقتصاد به‌طور همزمان اتفاق بیفتد. و نکته مهم‌تر، جهان‌داری تنها در عرصه عمومی تأثیرگذار نیست، بلکه در خارج از عرصه عمومی در مورد رفتار فرد و گروه نیز قابل تعمیم است. آیا فرد یا گروه در پندار و گفتار و کردار خویش جهان‌دارانه اقدام و حرکت می‌کنند یا در جهت خاص و محدود، فکر کرده و سخن گفته و عمل می‌کند؛ برای فهم بیش‌تر معنای این دو جنبه، آن‌ها را با واژگان توسعه مقایسه می‌کنم.

نظریه غالب در بحث‌های توسعه، به‌ویژه توسعه اقتصادی، شورایی همان را به سه گروه توسعه‌یافته، در-حال-توسعه، و توسعه‌نیافته تقسیم می‌کند. طبیعی است که دسته اول مجموعه کشورهای به حساب می‌آیند که تحت عنوان کلان اما مبهم "غرب" شناخته می‌شوند. اینان کشورهایی هستند که نظام‌های سیاسی، اداری، اقتصادی و اجتماعی آن‌ها عقلانی عمل می‌کند، سطح سواد بالاست، تولید ملی فراوان، درآمد سرانه زیاد، نرخ مرگ‌ومیر، به‌ویژه در میان کودکان، پایین، انتظار طول عمر بالاست. وقتی این ویژگی‌ها، که به دآوری من، نتیجه و محصول توسعه یا جهان‌داری است به‌عنوان عامل و سنج

دسته‌بندی شود، می‌توان دو نوع دیگر را با محک زدن با این ویژگی‌ها ارزیابی کرد: در-حال-توسعه و توسعه‌نیافته. برخی برای تعدیل این عبارت آخر، از اصطلاح "عقب-نگه-داشته-شده" هم استفاده می‌کنند. به‌گمانم، ایراد اصلی به این دسته‌بندی، بیش از هر چیز، همین کژفهمی است که معمولاً نتیجه به‌عنوان عامل گرفته می‌شود، که هم از نظر علمی و هم از نظر سیاسی نارسا و گمراه‌کننده است. از نظر علمی، اعلام یک کشور خاص یا گروهی از کشورها به‌عنوان توسعه‌یافته به معنی تعطیل کردن ابتکار و ابداع بشری، حتی در خود آن کشورهاست. اگر یک وضعیت را توسعه‌یافته تلقی کنیم، منطقاً دیگر جایی برای آن کشور باقی نخواهد ماند زیرا باید یک وضعیت خاص حفظ شود. پس درجه‌ای از سرکوب هرگونه ابتکار و نواندیشی نتیجه منطقی بحث خواهد بود. مثلاً، به شهادت تاریخ، انسان موجودی کنجکاو و مبتکر است. به تعبیر زیبای محمد خیابانی (۱۸۷۷-۱۹۳۸)، که نه تنها شاعر که اهل فلسفه و دانشگاه‌دیده در طایفه بود، انسان اگر نرود و حرکت نکند، نابود خواهد شد؛ و به همین دلیل انسان را به هیچ تشبیه می‌کند: «ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم / هیچ نه معلوم شد آن که من کیستم؛ موج زخودرفته‌ای تیز خرامید و گفت / هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم». (اقبال، ۱۳۷۳: ۲۳۵-۲۳۶). یا به قول فیلسوف یونانی هراکلیتوس (۵۴۰-۴۸۰ ق. م.)، «خانه ابدی و روان زندگی بشر حکم می‌کند که «هیچ‌کس دوبار در یک رودخانه قدم نگذارد».

و از نظر سیاسی، مشکل اعتباردادن به یک وضعیت خاص به‌عنوان توسعه‌یافته این است که وقتی یک کشور و یا منطقه خاص توسعه‌یافته اعلام شد، منطق حکم می‌کند که بقیه جهان زندگی خود را براساس درس زندگی آن کشور توسعه‌یافته فرض شده، سامان دهند. راه منطقی، تقلید و شبیه‌سازی از آن کشور است. شاید به همین دلیل بود که در اوایل قرن بیستم میلادی این فکر چنان ریشه داشت که دانشوران پیچیده و درس‌خوانده‌ای مثل میرزا ملکم خان (۱۲۱۲-۱۲۸۷) یا سیدحسن تقی‌زاده (۱۲۵۷-۱۳۴۸)، شبیه غرب شدن را گریزنپذیر و سرنوشت محتوم مردمان در بقیه جهان می‌دانستند. ضمن آن‌که باز تاریخ نشان داده است که ضرورتاً چنین نیست و مشاهده کردیم

که وحشتناک‌ترین تجربه نامردمی و استثمار یعنی نظام نازی و نظام فاشیسم، در قلب اروپای توسعه‌یافته بروز کرد. هشدار من این است که این فکر هنوز در بسیاری از کشورهای دنیا ادامه دارد و چه بسا همین در پس پشت بسیاری از بن‌بست‌ها و کژاندیشی‌ها قرار داشته باشد.

واقعیت این است که توسعه‌یافتگی مفهومی انتزاعی است و اگر قرار است در مباحث علمی استفاده شود، باید آن را فرضیه‌ای مطلوب، یک افق و یا یک اسوه برانگیزاننده، تلقی کنیم و نه طرحی عملی که می‌توان با روش مهندسی به افراد اجتماع، تائید کرد و تعلیم داد، و جامعه‌پذیرش کرد و یا در جامعه‌ای فرضی، به‌ثمر نماند. برنامه‌های توسعه را حتی اگر با نگرش علمی مورد توجه قرار دهیم، حداکثر باید امر برگزیده یا یک روند بدانیم و نه یک طرح و نقشه اجرایی، و یا برنامه دست‌آموز و قابل انتقاد. می‌دانیم، هر روندی که به موضوعات انسانی و فرهنگی ربط دارد با مهندسی اجتماع میانه‌ای ندارد و بالاتر از همه، تنها نیت آغاز آن در اختیار انسان است؛ و برای آن آرزویی که به امید موفق شدن خلاقه و ابتکاری شده، باید میدان را باز کرد و مسیر جایلست. روند، برنامه‌ای نیست که مسیری خطی را دنبال کند و بتوان در هر مرحله امور را مدیریت یا کنترل کرد و شتاب و سرعت تحول آن را کم و یا زیاد نمود و بعداً هم بهره‌برداری کرد. روند مقوله‌ای است که آغاز می‌شود و اگر این اقبال فراهم آید، ذهنیت جمعی آن را بپذیرد، به یک باور عملی جمعی تبدیل خواهد شد و، مهم‌تر از همه، هر کس در این روند نقش خود را به موقع و به جا و به اندازه ایفا خواهد کرد. بنابراین، موسیقی عظیمی پرداخته و نواخته خواهد شد که پژواک آن نه فقط در پهنه محلی و ملی، بلکه در کل جهان و برای زمان‌های ابدی در یادها خواهد ماند. به همین دلیل است که توسعه برای اهل باور تنها در جهان آرمانی و بهشت موعود، و برای ناباوران و معتقدان به تصورات ذهنی و شیوه زندگی انسان‌حضور (سکولار)، صرفاً آرمان و افقی دست‌نیافتنی است. البته برای هر دو برداشت، وضعیت توسعه‌یافتگی، شکل‌دهنده اهداف و آداب و رفتار است. مثلاً برای اهل باور در بهشت موعود "حرمت ذات بشر" که هم‌هویت با خداوند و کل وجود است و برای باورمندان به انسان‌حضور (سکولار)، وضعیت توسعه‌یافتگی

رعایت عزت نفس بشر است، که در حقوق طبیعی هر فرد منعکس می‌شود. به‌همین دلیل، برای اهل باور دینی، حرمت، حریم، حرام و احترام، و برای اهل باور انسان‌حضوری (سکولار)، حق حیات، حق بیان، حق فکر، حق انتخاب و حق آزادی جزئی از زبان محاوره می‌شود. این واژه‌ها صرفاً کلام نیستند، بلکه تعریف‌کننده و محتوادهنده به جنبه‌های سه‌گانه هویت — یعنی تعریف شخص از خود، از رابطه‌اش با دیگری، و رابطه‌اش با کل جهان — است. در یک کلام، رعایت جهاندارانه یا در — حال — توسعه، عین واقعیت و حکمت وجودی آدمی است. همان‌طور که بحث‌های آینده نشان خواهند داد، وضعیتی است که انسان از نظر مادی و ذهنی و روانی خود را ارضا شده، آرام و شکوفا می‌یابد.

با این بیان، می‌توان بحث توسعه و سه مقوله اشتقاقی آن — توسعه یافته، در — حال — توسعه و توسعه نیافته — را از این دو نقد علمی و سیاسی نجات دهیم. پیشنهادم استفاده از سه مفهوم زیر است که در عین آن‌که برآمده از فرهنگ و تاریخ و ادب فارسی است، معنای کلان و توان جهانشمول بودن نیز دارند. این سه مفهوم عبارتند از «جهاندار» — مانگیری، و تعطیلی تاریخی. «اولی و دومی و مشتقات دیگران مثلاً جهاندار و جهانگ» در آثار سیاسی بسیاری از بزرگان ایران قابل مشاهده است. به‌طور مثال، آن‌ها را در منشآت علی بن احمد منتجب الدین بدیع اتابک جوینی که منشی سلطان سلجوقی در تبریز و رئیس دیوان رسائل او بود و محتوای آن بحث می‌شد و سرمشق بود، خوانده و منظم سرمشق گرفتیم. نام اثر وی عتبة الکتبه (مجموعه مراسلات دیوان سنجر) است و به تصحیح عباس اقبال (۱۲۷۵-۱۳۳۴) و محمد قزوینی (۱۲۵۶-۱۳۲۸) نشر شده. نگارنده به آن دسترسی نداشت اما در تاریخ کیمبرج ایران (جلد پنجم)، ربخشی که به تاریخ سلجوقیان اختصاص دارد این متن بحث شده و در فقره‌هایی که از آن نقل شده، کلمات فارسی جهاندار و جهانداری در دو کمانه باز و بسته آوانویسی شده است. از طرفی به کرات و به‌طور خاص در آثار حکیم نظامی (گنجوی (۵۲۰-۵۸۸ ه.ق) با این مفاهیم برخوردده‌ام. تنها چند نمونه برای مثال ارائه می‌شود: «جهانداری به تنها کرد نتوان / به تنهایی جهان را خورد نتوان؛ بدانند هر که با تدبیر باشد / که تنها خوار تنها میر باشد» (خسرو و شیرین، بخش ۶۴)؛ «دادگری شرط

جهاننداریست / شرط جهان بین که ستمکاریست: هر که در این خانه شبی داد کرد / خانه فردای خود آباد کرد» (مخزن الاسرار، بخش ۲۶)؛ و «چو آگه گشت بهرام جهانگیر / به جنگ آمد چو شیر آید به نخجیر: ولی چون بخت روباهی نمودش / ز سیری و جهانگیری چه سودش» (خسرو و شیرین، بخش ۴۳). باری، کشورها و مردمی هستند که جهاندار بوده و یا در دوران معاصر جهاندارند، و آن‌هایی که جهانگیرند. بنابراین می‌توان گفت که بر ذهن، زبان و عمل افراد، گروه‌ها و واحد کلان سیاسی یکی از این دو وجه حاکم است. اما کشورهایی هستند که مفهوم «تعطیل تاریخی» به بهترین وجه موقعیت آن‌ها را توضیح می‌دهد. این اصطلاح ابداع و ابتکار فاسوف و شرق‌شناس ایران داریوش شایگان (۱۳۹۷-۱۳۱۳) است و چه دقیق و گریاست. چه بسیار افراد و گروه‌ها و کشورهایی هستند که توسعه‌ناپذیرند یا درگیر گرفتارباشیم، علاقه‌ای به توسعه ندارند و به‌همین دلیل واقعاً در تعطیلی تاریخی گرفتار می‌برند، زیرا نقشی کارساز و معنا دار ایفا نمی‌کنند. این بیان نه تنها برای یک کشور خاص و یا وضعیت فعلی بسیاری از کشورهای معروف به عقب‌افتادگی مصادق است، که حتی شرح احوال افراد و گروه‌ها و کشورهایی است که اکنون در گذشته عزم و همت بازیگری را کنار گذاشته‌اند. به سخن زیر توجه کنیم، که بیانی، ریک و نگران‌کننده است: «هنگامی که به محتوای تاریخ نگاه می‌کنم می‌بینم نه از غاب من پدید آمده است. همچنان که در تکوین این تاریخ شرکت نکرده‌ام. مسئول پیامدهای آن نیز نیستم. همین اندازه می‌دانم که این جهان تازه، منطق آهنی دایه و اختارش را بر من تحمیل می‌کند» (شایگان، مصاحبه در روزنامه شرق، ۱۰ آبان ۱۳۹۲).

حال ببینیم این سه مفهوم چه معنا و مفهومی دارند.

جهاننداری کیفیتی است که در آن فرد و گروه و جامعه در گستره‌ای جهانشمول و همزمان ارزش‌هایی چون نظم (آمریت)، معیشت (ثروت)، مدیریت (پیش‌بینی)، ابتکار (علم)، یادبود (هنر، ادب، موسیقی) و دیگر ارزش‌ها را تولید می‌کنند. ارکستری را در نظر آورید که هدف اعضای آن حاکم کردن جهاننداری و توسعه پایدار باشد. در آن صورت، این هدف به‌عنوان روندی در ذهن و زبان و رفتار هر روزه تک‌تک اعضای آن حاکم خواهد بود.

نکته مهم این است که در جهاننداری، اصولی حاکم است که نمی‌توان و به صلاح نیست در آن‌ها دخل و تصرفی شود، یا به سُخره گرفته شوند و یا از آن‌ها چشم‌پوشی گردد. بنابراین از دو حال خارج نیست، یا رعایت می‌شوند یا نه. در گفتار اول آن‌ها را بسط خواهیم داد، اما در همین‌جا بگویم که در قلب آن مقوله "مصلحت" است که در ورای منفعت‌اندیشی است. از آن‌جا که همگان باید مصلحت‌اندیشی کنند، در پندار و گفتار و کردار همه اعضا، مقوله و قاعده "همه-با-هم" و نه "همه-با-من" ملکه ذهن می‌شود. نتیجه آن نظم عمومی، امنیت عمومی، آسایش عمومی، شکوفایی و استعلا‌ی همگانی است، ضمن آن که خواست خودخواهانه، منافع جزئی و بسیج قدرت در اطراف فرد یا گروه خاص بر به هم ریخته، موقع، به اندازه رعایت می‌شود. وضعیت جهاننداری محصول جامعه قدیمان آئیمران و آئیزنان نیست که به دلیل فداکاری، از خودگذشتگی قهرمانانه، ایثار و ندادن گرفتن خود - مفاهیمی که جز خودبزرگ‌بینی، خودبرتربینی و صدور فتوا، حقه - حادث شود اثر دیگری نداشته باشد بلکه دقیقاً وضعیتی است که فرد به گونه احساس خود شکوفایی، متحقق شدن و برخورداری از تمامیت آن را دارد: شامل منافع مادی، حرمت ذات، و عزت نفس. تمامیت، فرد و گروه را به فعلیت و راه مزدگیری، مزدوری و ثروت مادی وامی‌دارد. اهل قدرت و اهل ثروت خود می‌اند که ورای موفقیت مادی مقوله‌ای به عنوان معناداری نیز وجود دارد.

مفهوم دو پایه "آب و آبادانی و بانگ مسلمانی" که برآمده از جهان اسلام است، مهم و آموزنده است. مفهوم کلی آن برقراری آب‌آب و آبادانی مادی همراه با بلندبودن بانگ معنوی/ارزشی است که، بسته به زمان و مکان، محتوای آن تفاوت می‌کند. به طور مثال، در جامعه مثلاً برآمده از مسیحیت یا بودایی محتوا و حد و حدود متفاوت و شدت و ضعف تأکید بر جنبه‌های آن نسبت به تاریخ جامعه خاص گوناگون است. چارچوب اصلی هریک ابدی، اما محتوای هریک با توجه به زمان و فضا و تاریخ و جغرافیای آن جهان‌ها ممکن است متفاوت باشد. آنچه ضمناً مسلم است این‌که صدای آسایش مادی و سلوک معنوی باید به یکسان بلند باشد. تاریخ خاص یک جامعه، که مرحله

تحول آن را نشان می‌دهد، دلالت بر آن دارد که چه جنبه‌ای و تا چه حد آب و آبادانی ضرورت دارد، و چگونه جغرافیا (نژاد و رسوم و فرهنگ) در یک منطقه خاص بر نوع، محتوا و تعریف بانگ ارزشی تأثیر می‌گذارد. اگر تاریخ یک منطقه جغرافیایی دلالت بر این دارد که آن جامعه شیوه تولیدش کشاورزی است، آب و آبادانی برایش احتمالاً به معنی کشاورزی کارآمد صنعتی، فراصنعتی و حتی اطلاعاتی/رایانه‌ای است؛ و به همین دلیل، مثلاً داشتن سازمان فضانوردی ممکن است برای این جامعه ضرورتی جهاندارانه نباشد. از طرفی، اگر همان منطقه - جغرافیایی در خود تعریفی اجتماعی خویش بر خانواده و یا آسایش جمعی تأکید می‌کند، هیچ بانگ ارزشی/هنجاری متفاوتی به نمایش خواهد گذاشت تا مثلاً تأکید بر آزادی فردی.

دو جامعه به تعبیر رایج - توسعه یافته و به تعبیر نگارنده در-حال-توسعه و جهانداز، که تصادفاً همسایه یوار به دیوارند، یعنی امریکا و کانادا را در ذهن مجسم کنید. ظاهراً هر دو غربی هستند، اما صاحب این قلم که در هر دو کشور نسبتاً طولانی زندگی و حتی در مورد سردو تا حدی دانشوری کرده است، اعلام می‌کند که آب و آبادانی و بانگ ارزشی/هنجاری آن‌ها بسیار متفاوت است. تنها به اهداف اصلی هریک، که در قانون اساسی‌شان مندرج است، توجه کنید. امریکا در پی ارتقای "جان، آزادی، و جست‌وجوی شوخ‌بختی" است حال آن‌که کانادا به دنبال "صلح، نظم و حکومت‌داری خوب" است. از طرفی، در مورد بانگ ارزشی/هنجاری، امریکا طلایه‌دار فردیت دژه‌ای شده است. به همین دلیل از بهداشت و تحصیل و یا عدالت عمومی، به عنوان سیاستی می‌خیزد. نتایج مشاهده شد که کوشش رئیس‌جمهور سابق باراک حسین اوباما (م ۱۹۸۱) برای تأسیس بهداشت عمومی چگونه اولاً قانونش تقریباً بعد از تبدیل به شیر بی‌یال و دم به تصویب مجلس امریکا رسید و ثانیاً درست بعد از شکست حزب دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری، کوشش در فسخ این قانون که در زمان تصویب حتی بسیار رقیق شده بود، دو چندان شد. جالب این بود که از همان ابتدا با این‌که عنوان رسمی این مصوبه "قانون حفاظت از بیمار و مراقبت مقرون به صرفه، ۲۰۱۰" بود، ظاهراً برای سست کردن پایه‌های مشروعیت آن، مخالفین

و حتی دوستان نادقیق اوباما، آن را "بهداشت اوباما" می‌خواندند، حال آن‌که بانگ ارزشی/هنجاری کانادا، بهداشت و تحصیل و آسایش عمومی است.

به بحث اصلی بازگردم، پس انسان‌ها یا کشورهایی وجود دارند که بیش از پنجاه درصد از پندار و گفتار و کردارشان جهاندارانه است و در هر قدمی که برمی‌دارند نه فقط جهانشمول، سازنده، ثمربخش و کارساز عمل می‌کنند بلکه انرژی مثبت پخش می‌کنند و حضورشان برای همعصران و نیز آیندگان حامل ثروت دنیایی، آسایشی، استعلائی، معنوی و روحانی است. نکته جالب این است که در جهانشمولی نه تنها علانم و سرخ‌هایی می‌جویند که همگان را مشارکت ده، بلکه به دنبال شمول گذشته خود و گذشته دیگران، یا تاریخ بشر به طور کلی نیز هستند. آن‌ها می‌دانند که همه چیز را همگان دانند و این همگان همانا خودی، عر خودی و هم‌کیش و کافر، و کلی موجودات را دربر می‌گیرد.

این عبارت عارف هم، ابرالحسن علی بن جعفر بن سلمان بن احمد خرقانی (۳۵۲-۴۲۵ ه.ق) که گویا، بی دروازه خانقاهش نقش داشته است، مصداق دقیق توسعه‌یافتگی و اندیشه‌ی خردمندانه اوست: «هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش بپرسید، چه آن‌س که به درگاه باریتعالی به جان ارزد، برخوان ابوالحسن به نان ارزد.» جهانداران تنها هم، شغول و دلمشغول خود نیستند بلکه در چارچوب انگاره و نظام اندیشه‌ای خیریش - خواه خداپاورانه باشد و خواه انسان‌حضور (سکولار) - به تولید ارزش‌های کلی، کیفی، مادی و معنوی، حیات‌بخش و زندگی‌ساز، ماده و انرژی مشغولند. جهانداران، به بیان ارسطو، دغدغه خیر عام دارند ("خیر عام" را دست‌کم نگیریم). خیر عام جز به خوبی و جهان مثبت به چیز دیگر نیندیشیدن، آن را به زبان آوردن، به آن عمل کردن، و هم‌جهت با آن زندگی کردن است. معیار جهانداری نه فقط قابلیت توانمندسازی همگانی که حتی ابداع الگویی است که برای همیشه در ضمیر شخصی و تاریخی انسان‌ها تأثیر گذارد، زیرا نسل‌های بعد یا در جهت احیای آن حرکت می‌کنند یا حداقل از آن الهام می‌گیرند.

حال، اگر به تقسیم‌بندی سه‌گانه جهانداری، جهانگیری، و تعطیلی تاریخی بازگردیم، جامعه جهاندار، دوست را به تحسین وامی‌دارد و دشمن را به اعجاب؛

جامعه جهانگیر دوست را می‌رماند و دشمن را به توطئه تشویق می‌کند؛ و جامعه در تعطیلی تاریخی در دوست و دشمن در حالت خوشبینانه دلسوزی. در شرایط عادی بی‌تفاوتی، و در وضع دشمنی احساس برتری برمی‌انگیزد. اما در بین آن‌ها تنها افراد و گروه‌ها و اجتماعات جهاندار وضعیت در-حال-توسعه را دارند، زیرا در چارچوب تعریف ارائه‌شده خود از هویت، به تولید و بازیگری و حفظ ارزش‌های خویش مشغولند. این‌ها ضمناً الگوهای جالبی برای عبرت و گریه‌بران ارائه می‌دهند، اما خود آن‌ها نمی‌توانند ملاک باشند. در عین حال، نمی‌توان آن‌ها را با صفت توسعه‌یافته تعریف کرد، زیرا مرحله توسعه‌یافتگی برای خداپاواران بسیار است. م‌رود و برای انسان‌حضوران آرمان و افق است، نه طرحی دست‌یافتنی. به سبب تریب اگر به مناطقی مانند آمریکا و کانادا و اروپای غربی یا کشورهایی که در ادبیات تاریخی به نادرست توسعه‌یافته خوانده می‌شوند، با این تعبیر نگاه کنیم، بی‌تردید وضعیت آن‌ها در-حال-توسعه است.

جهان‌داری و در-حال-توسعه نه فینال شکننده است. اگر از آن مراقبت نشود، دیگر تمایلات انسانی از حمله علایق و منافع شخصی و گروهی جای آن را خواهد گرفت؛ احساسی که اگر نگوئیم بدست‌تر، حداقل به اندازه خیرخواهی و دغدغه عموم داشتن در انسان قوی و استوار است. چرخشی که در بینش آدمی از سوی خیر عام به جهت خود مشغولی و یا دنیا‌مشغولی رخ می‌دهد، باعث رفتار جهانگیری و بدتر از آن تعطیلی تاریخی در آدمی می‌شود. رلب در پی اثبات خود حق‌بینی شخصی و گروهی و بالاتر از آن سلطه و غلبه بر برتری است. و دومی وضعیت گنجی.

خوشبختانه عمر جهانگیری و تداوم حیات آن در حد دوران سلطه جهانداران است و کوشش نسل‌های بعد برای زدودن آثار آن است و اگر درس و عبرتی در آن باشد به مصداق گفته حکیمانه "ادب از که آموختی، از بی‌ادبان" است. مثلاً، وضعیت دولت شهر آتن را با دولت شهر اسپارت در یونان باستان که همزمان هم بودند در نظر بگیرید. عمر اسپارت همسن جهانگیران آن است و اگر یادی و خاطری از آن هست برای نشان دادن جهانگیری، و رفتار جهانگیرانه است. حال آن‌که آتن و دستاوردهای آن‌ها هزاران سال است که مورد بحث است و

بصیرت‌های آن در زندگی آدمی تأثیر‌آبدی به‌جا گذاشته است. پس، به‌یک معنا، جهانگیران بی ادبان تاریخند زیرا حد و حدود کرامت انسانی را رعایت نمی‌کنند. استالین‌زدایی در روسیه، هیتلرزدایی در آلمان، و مائوزدایی در چین مثال‌های معاصر در تاریخ بشرند. زیرا در مقیاس کلان تاریخی به زبان شیوای حافظ، جهانگیری اگر خوش هم بدرخشند، دولتی مستعجل خواهد بود: «راستی خاتم فیروزه بواسحق / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» (غزل ۲۰۷: ۸).

نتیجه نهایی آن اراده شخصی و جمعی که جهانگیری تولید می‌کند تنها برای ترویج اقلیت مفید است، آن هم در کوتاه مدت. تنها توجه به دوران موفقیت بزرگ تن جهانگیران تاریخ این ادعا را ثابت می‌کند. دوران سلطه آن‌ها واقعاً دولت مستعجل است و گذشته از آن، یادگار آن‌ها سیاست غلبه و سرکوب و غارت و سرکشی و استاوردهای نظامی و موقتی است. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید: آن‌ها (۴۰۵-۴۵۳) دو دهه؛ ژوزف استالین (۱۸۷۸-۱۹۵۳) از دبیرکلی حزب کمونیست در ۱۹۲۲ تا مرد آهنین در زمان مرگش کمی بیش از سه دهه؛ اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ ق.م) سیزده سال و حتی جانشینانش کم‌تر از یک سده؛ امپراتور لنگ (۱۳۳۶-۱۴۰۵) نزدیک به چهار دهه؛ چنگیز مغول (۱۱۶۲-۱۲۲۷) کمی بیش از دو دهه و خاندانش نیز کم‌تر از یک قرن؛ فرانچسکو پیزارو (۱۴۷۱-۱۵۴۱) کمی بیش از سه دهه؛ مائوتسه تونگ (۱۸۹۳-۱۹۷۶) سه دهه؛ قیصر گایوس ژولیوس سزار (۱۰۰-۴۴ ق.م) کم‌تر از ده سال؛ ناپلئون بناپارت فرانسوی (۱۷۶۹-۱۸۲۱) کمی بیش از ده سال؛ هانیبال سردار قرطاجنه‌ای (۲۴۷-۱۸۳ ق.م) قدری بیش از سه دهه، و آدولف هیتلر (۱۸۸۹-۱۹۴۵) دوازده سال. امیدوارم در گفتارهای بعد به‌ویژه گفتارانی که به قواعد جهاننداری اختصاص دارد تمایز جهاننداری با جهانگیری و تعطیلی تاریخی روشن‌تر شود.

عناصر و رهیافت اندیشه

اکنون این پرسش مهم مطرح می‌شود که برای تحقق قانون عقل جهاننداری و ممانعت از تحویل آن به جهانگیری چه عوامل و عناصری باید درکار باشند؟ چه

اصولی رعایت شده و چه مقولاتی تحقق می‌یابند؟ چه رویکرد و رهیافتی برای فهم جهانداری مناسب است؟ اگر پرسش را به تجربه دانشوری و تحقیقاتی خود مربوط کنم، محصول اندیشیدن نگارنده درباره امر سیاسی و جهانداری در این مورد چه می‌آموزد؟ نتیجه کار دو نکته اساسی را نشان می‌دهد. نکته اول این‌که «قانون عقل جهانداری» دلالت بر این دارد که هر نظم سیاسی سه پایه مهم و بنای آباد آن سه ستون عمده دارد و نکته دوم این‌که قوام آن به داشتن رهیافت، بینش، طرز فکر و نحوه برخورد مناسب و درست است که در ادامه هر دو را قدری بسط می‌دهم.

در خصوص «سنا» این پایه‌ها، در تمام عمر تحصیلی و حرفه‌ای خود که نزدیک به نیم سده است به دانشور و اندیشمند و فیلسوفی برنخورده‌ام که به خوبی حافظ بزرگ تاریخ و یک بیت شعر، این سه پایه را ترسیم کند: «زند عالم سوز را با مصلحت بینی چه در کار ملک است این‌که تدبیر و تأمل بایدش» (غزل ۲۷۶: ۳). مقدمتاً این‌که جهانداری امر سیاسی، و قانون آن با عالم سوزی — و نگارنده می‌افزاید، از یک سو خیال اندیشی به «حافظ محال اندیشی» و از سوی دیگر عالم پرستی و اهل جهان بودن — مسئله بسیار دارد: «چه هاست بر سر این قطره محال اندیش» (غزل ۲۹۰: ۳)؛ «جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم / یعنی از اهل جهان پاکدلی بگزینم» (غزل ۲۹۰: ۲). این اساسی تر آن‌که زندگی و نگهداری جهان بر سه پایه بنا شده، آن را سرپا و آباد نگه می‌دارد: (۱) مصلحت یا قاعده بازی که مراد از آن آیین و مقررات و رسوم کلی است، که باید عرصه عمومی حاکم باشد، اما ممکن است بخشی از محتوای آن در هر زمان و در هر فرهنگ بر اساس جهان بینی و نظام ارزشی برآمده از آن، بازتعریف و تجدیدنظر شود؛ (۲) تدبیر که محصول تدقیق دوران‌اندیشی و حسابگری مسئولانه بازیگر جهاندار است. در عرصه عمومی تاریخ اندیشه ایران و اسلام به آن‌ها اهل گشاد و بست (اهل الحل والعقد) می‌گفتند و در جهان امروز به آنان «شهروند» گویند؛ (۳) و بالاخره، ملک، شهر، مدینه، نظام و جهان، یعنی فضایی که عرصه مادی و ترتیبات حمایتی، تحقق مصلحت را برای جهانداران و اجرای اصول جهانداری فراهم می‌سازد. این سه مقوله به زبان تنسّر قانون عقل جهانداری و به زبان امروز